

شروط عقد بیع

در بیع - یعنی مالک شدن بحین در برابر یک عوض - ایجاب و قبول شرط است به هر طرفی که آنها را آشکار کند ، متن اگر لفظ آن ها غیر صریح یا ملغون (غلط / الفاظ از خارج المعنی ادا شود) باشد و یا عربی و ملغون نباشد

شرط است که بین مصفون ایجاب و قبول تطابق وجود داشته باشد و در موالات شرط نیست همچنین شرط نیست که قبول بعد از ایجاب باشد بله ، مشهور شرط دانسته که عقد بیع باید منعقد باشد

در تحقق عقد بیع استعمال لفظ بیع لازم نیست بله معاطاة هم برای تحقق عقد بیع کافی بوده و ملکیت حاصل از آن نیز لازم است

شروطی که در عقد لفظی (از قبیل : شرط عقد - عوضین - متعاقبین) وجود دارند در معاطاة نیز موجود است ضایعات نیز در آن ثابت می شود همانطور که در عقد لفظی ثابت شده است

معاطاة در تمامی معاملات جاری است مگر اینکه بوسیله دلیل خارج شده باشد مانند نكاح ، طلاق ، تدر و یمین

چون توان نكاح ، طلاق و تدر و یمین را با معاطاة جاری کرد بلکه باید رسیدن لفظ جاری شود

* عقد لازم عقدی است که هیچ یک از طرفین معامله حق فسخ نداشته باشد مگر در موارد بعین

عقد بیع - لفظ

ملغی ← معاطاة

فردشته ← باع ← ایجاب ← خریدار ← مشتری ← قبول

مسئله اول

۱- در حدود تعریف و واقعیت بیع اختلاف وجود دارد
اگر چه بیع یک امر بدیهی بوده و هیچگونه حقیقت شرعی یا مستتره برای
آن نداریم یعنی شارع یا مستتره آن را تعریف نکرده اند
شیخ انصاری چند دیدگاه درباره بیع نقل کرده است که شاید بهترین آنها
قولی است که خود آن را پذیرفته است
تملیک عین بعوض مالک کردن عین در مقابل عوض

استکمال این تعریف این است که شامل خریدن و اجاره می باشد بدین گونه
که مشتری با قبول ایجاب ، در مقابل دادن عوض به بائع ، مال را به ملکیت خود
درمی آورد (در این صورت تعریف بیع شامل خریدن می شود) و مستأجر عین
بیزبایدن عوض مالک منفعت مال بائع می شود
این اشکال ، همانطور که خود شیخ انصاری رد نموده ، مدفوع در مورد
است چرا که این تعریف دارای مدلول تضمنی است و الا هر دو عقد بیع و
اجاره به صورت مستقیم بر تملیک عین به عوض دلالت می کنند

بیع اولاً و بالذات دلالت بر تملیک عین بعوض می کند
ولی در خریدن و اجاره کردن اولاً و بالذات تملک است نه تملیک و پس چون
بجور هم در مقابلش پول می دهی

۲- دلیل اعتبار قبول و ایجاب در بیع

دلیل ← بیع عرفاً بر قبول و ایجاب با بر حالت
و آثار ایجاب به تنهایی باشد عقد بیع در خارج محقق نمی شود

فقط در ایران به بازار برود هم اهل بازار ایجاب کرده اند که ما این را نفی می کنیم
و ایجاب به تنهایی وجود دارد در این حالت بیع محقق نشده است بلکه باید تنهایی
باید تا ایجاب با بیع را قبول کند تا بیع محقق شود

۳- هر مغل که بر آن ها (ایجاب و قبول) دلالت نکند گاهی است اگر چه لفظاً
صریح نباشد

چون لفظ جاری شده ظهور در بیع دارد و عنوان را محقق می کند - اگر چه به
صورت کنایه و مجاز استعمال شده باشد - و دلیلی که بر آن ترتیب است
قاعده **احل الله البيع** است که از سوی شارع مقدس امضا شده و اطلاق
دارد و شامل لفظ استعمال شده نیز می باشد

با بودن اصل لفظ **احل الله البيع** نوبت به اهل عملی که مقتضای آن
انتظار بر قدر متیقن است ، نمی رسد به دلیل استصحاب عدم ترتیب از بوسه لفظاً
نهی شده و دلیل لفظی باشد دیگر نوبت به اهل عملی نمی رسد و در متیقن اینک با لفظ
صریح « فروفتم و خریدیم » بیع محقق می شود
اگر ما اصل لفظ ندانستیم باید به اهل عملی مراجعه کنیم و اهل عملی حکم می کند
که باید به قدر متیقن عمل کنیم

با بودن اصل نظر نوبت به اصل عملی که مقتضای آن انتقام بر قدر متیقن است من پس به دلیل استصحابی که من گوید : اگر عقد بوسیله لفظ غیر صریح واقع شود اثر ندارد

قبل از اجرائی عقد بیعت داریم که عقد اثر ندارد و بعد از اجرائی عقد با الفاظ غیر صریح شکی نیستیم که آیا اثر دارد یا ضمیمه؟ به طبع استصحاب اثر ندارد

البته هر نظر که ذکر شد نوبت به اصل استصحاب من پس چون اصل لفظی داریم و آن آیه شریفه **احل الله البیع** است که دلالت این آیه مطلق است و شامل تمامی موارد می شود

ج- جایز است عقد بیع با لفظ ملحون و غیر ملحن و غیر عربی منعقد شود به دلیل **مطلق بودن ادله احل الله البیع** که از سوی شارع مقدس امضا و تأیید شده است

ادعای که من گوید عقد بیع باید از باب تأسیس به بیابان من به صورت عربی باشد چون بیابان عقد بیع را به عربی منعقد می کردند این ادعا مدنی است چون اگر چه تأسیس به بیابان بیابان آیه شریفه **لقد کان لکم فی رسول اللہ اسوةٌ حسنة** واجب است ولی مراد از آن انجام دادن امثال به صورتی است که بیابان من با همان عقد انجام می داده است و در زمانی که امکان می دیدم بیابان من عقد بیع را به عربی انجام داده برای نشان دادن راه حل اجرائی عقد بیع است و منظور بیابان من اجرائی عقد با عربی نیست بلکه هر نشان یاد دادن میسر صریح اجرائی عقد بیع است لذا ممکن نیست که اثبات کنیم عقد بیع صحیحاً باید

با عربی باشد و اطلاق ادله بعین دلیل **اعمال النبی البیع** مطلق بوده و مقتدینند است

تأسیس بعین اینکه اعمال بیابید برای مردم الکویت و مردم باید طبق رفتار
بیابید عمل کنند

ص : طبق آیه شریفه بیابید اسوه است و باید طبق اسوه عمل کرد
ک : بیابید عقد بیع را به صورت عربی اجراء کرد

عقد را باید به صورت عربی اجراء کرد

پاسخ اشکال : اینکه اگر بیابید عقد را به صورت عربی اجراء کرده ، لکن
باب عمل کردن به یکی از مضامین اجرائی عقداست لذا حضری از دلالت
استدلال ساقط است .

۵- شرط است که بین ایجاب و قبول مطابقت باشد

چرا که بدون آن ، عنوان بیع محقق نشده است ، همچنین حصول
رضایت بر عنوان بیع و تجاریت ، بر مطابقت مضمون ایجاب و قبول
متوقف است

برای اثبات تطابق ۱- عرف می گوید ، اگر تطابق ندارد بیع محقق نمی شود
ایجاب و قبول

دو دلیل ذکر شده ۲- آیه داریم که می فرماید : باید تجاریت از روی رضایت باشد

۶- در مورد شرط موالات ، گروهی از علما عاقد : بکفایت اول در کتاب
التوابع و الفوائد قائل به آن می باشند
شیخ الفاری این گونه توجیه کرده است که ایجاب و قبول به مترادف
نیک کلام است و حکم متعینند و اگر بین ایجاب و قبول فاصله زیاد
باشد ، در این حالت عنوان عقد ، حقیق من شود و بر آن عقد صدق نمی کند

در توجیه شیخ اشکال وجود دارد چرا که عنوان عقد ، مادی که ایجاب
کننده از ایجاب خود عدول نکرده ، صادق است ؛ حتی اگر فاصله
زمانی ایجاب تا قبول طرلاًش باشد

۷- دیگر اینکه شرط نیست قبول صحماً مأخذ از ایجاب باشد
(یعنی قبول مترادف بعد از ایجاب با بیع باشد)
چرا که عنوان بیع و عقد در انصورت نیز صادق است ، اگر چه قبول مقدم
است و بیع و عقد صحیح است
دلیل آن تمسک به دلیل اطلاق اولی است که از طرف شارع تأیید
شده اند

دلیل مطلق است و شامل تقدم قبول بر ایجاب نیز می شود

۸- اما سترها است عقد بیع منجز باشد و اگر معلق باشد عقد صحیح نیست

دلیل ← قول مشهور است

کما یلک ادعای اجماع برده است

کما صاحب کتاب جوهر استدلال کرده است که ظاهر دلیل،

وجوب رضای به عقد از زمان انعقاد عقد است و اگر این وجوب از

زمان انعقاد عقد نباشد، و اگر بعداً حادث شود - اگر نه من کنیم عقد

معلق است - رضای به آن واجب نیست و دلیل بر آن که به آن وفا

کرده و آثار عقد را بر آن مترتب کنیم

سبب ناسخ استدلال کرده است که « عقود متعارف و متداول بین

مردم عقود منجزه بوده و عقود معلومه متعارف نیستند؛ مگر برای

باید تا حدی و بعضی از کشورها. ادله امضای عقود که از سوی شارع

صادر شده، منصرف هستند به عقود متعارف و متداول مردم

۹- اعتبار معاملات، مورد اختلاف واقع شده است

و شیخ انصاری ۶ قول در معاملات نقل کرده است که مهمترین آنها عبارت اند از:

۱- معاملات افاده ملکیت لازم می کند

۲- افاده ملکیت جایز می کند

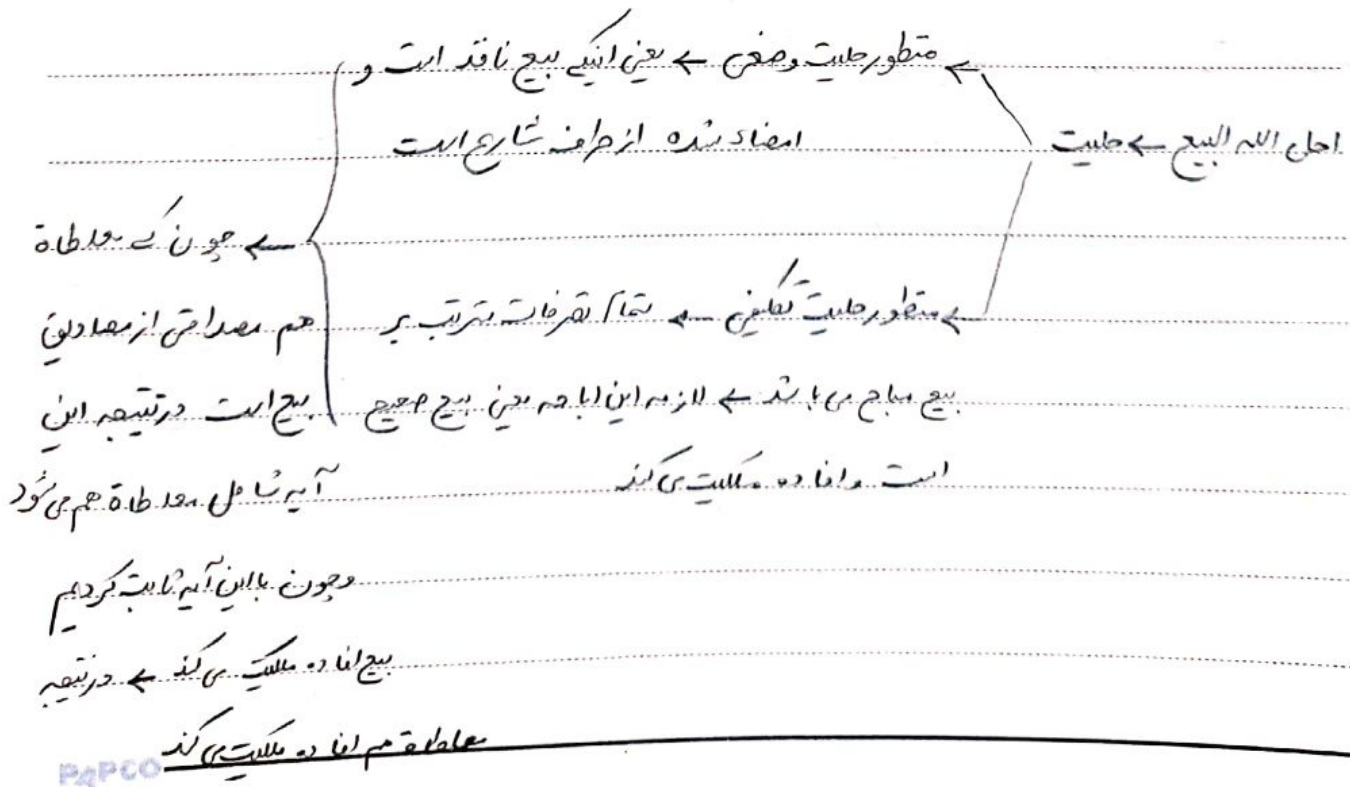
۳- افاده ایجاب تصرف می کند نه چیز دیگر

قولی که متأخرین از علما اختیار کرده اند افاده ملکیت است و آنند عقد لفظی

از علم دلایل، تمسک به اطلاق آیه **احل الله البيع** با این توضیح که مراد از
حلال بودن بیع حلیت و صحی باشد یا تکلیف

وصفی - اگر حلیت و صحی باشد مطلوب با ثبات می شود چرا که این حلیت به
مضایع بیع با ثبات است و از طرف شارع امضای شده است

تکلیفی - اگر حلیت تکلیفی باشد باز هم مطلب ثابت است، چون حلیت به
حد بیع منسوب است (به خود عقد بیع حلیت متعلق نشده است) چون
اصولاً من در حلیت به الفاظ عقد بعلق بگیرد بلکه به سراغ تصرف رفت
و از باب تصرف، صحت بیع و افاده ملکیت محضیه می شود لذا بوسیله
آیه ثابت می شود که بیع، افاده ملکیت می کند و وقتی به اطلاق آیه تمسک
می کنیم در من یا بیع که عموم آیه شامل معاطاة نیز می شود چون معاطاة یکی
از مضایع بیع است



۱۰۔ ملکیت حاصل شدہ از معاملات لازم است
 دلیل آن ہے اصالت لزوم است۔ ہر عقد کے ٹک بنیم لازم است
 یا جائز و بنا براب لزوم منجزیم ہے۔ این اصل لزوم است
 کہ میں توان برآن استدلال کرد
 از علیہ دلائل آن عبارتند از
 الف۔ تمسک بہ اطلاق آیہ **اوفوا بالعقود** و اینکه معاملات یک عقد است
 در بحالت معاملات یک عقد فعلی است نہ عقد قولی
 شرط و فای بہ عقد ثابت من کذب کے بہ معاملات نیز باید وفا کرد جائزیت
 آن را نقض کرد
 او فوا بالعقود ہے عین عقودتان را تمام کنید و آخر را نقض نکنید ہے
 و فای بہ معاطاة واجب و نقض معاطاة ہم جائزیت ہے معاطاة ہم عقد
 است بخاتماً عقد فعلی عقد لفظی است

ممن توان گفت اگر معاملات متضمن لزوم باشد، و فای بہ آن لازم است
 و اگر معاملات متضمن جواز باشد و فای بہ آن جائزیت۔ در صورت وجود
 و فای بہ معاملات از خود معاملات مجتہدہ منجز نشود۔
 و جوب و جواز تابع امری است کے معاملات در ضمن آن آیدہ است
 حکم باید کہ منجز نشود لزوم و جواز حکم است کے بر عقد مدرضن شدہ اند
 نہ اینکه جزد عقد باشند
 عین لزوم و جواز از صفات عقدہ ہند نہ این کے عقد اگر با لزوم آمد عقد لازم و
 صراہ جواز آمد، عقد جائز است، بلکہ لزوم و جواز از صفات عقد است نہ جزد عقد

ب ← تمسک بہ آبیہ لانا کھوا اموالکم بینکم با باطل ان سگون تجارتی
 من رضایہ اموال خودتان را در بین خود از راه باطل خود بد فکر اینک تجارتی
 و از روی رضایت باشد

پس منسوخ محو و بردن مال از مالک و تملک کردن آن بدون رضایت مالک
 قبلی ایک نوع تجارتی است کہ بدون رضایت حاصل شدہ است با این وصف
 تحت عنوان مال خود را با باطل خود بد داخل می شود کہ خداوند از آن بہرہ آید

ج ← تمسک بہ حدیث بنوی من لایکل دم امری سلم ولا ملاله الا بطیبہ
 نفسہ خون و طاق سلمان حلال نیست بگر اینک از روی صیب نفس
 در رضایت باشد

پس آنچه از حدیث بنوی من کھنیدہ می شود اینک منسوخ کردن و تملک مال
 و بردن آن از مالک قبلی بدون رضایت است و طاق نیست
 از بیان علما ، شیخ الفزاری بہ آبیہ و این حدیث بیاسبر استدلال کردہ است

د ← تمسک بہ استصحاب بقای ملکیت و زایل شدن ملکیت در
 حالتی کہ یکی طرفین ، معتقد بہ بردن رضایت طرف مقابل منسوخ کند
 بقین مابقی : بما ملکہ انجام شد بوسیہ معاملات یکی مالک ضمن دیگری مالک ہوا کرد
 شک لاحق : یکی از طرفین بہرہ در حکم بزند شک کہیم با این منسوخ زوری دیدن رضایت طرف مقابل
 ملکیت از زمین رفتہ یا نہ

استصحاب بقای ملکیت و زایل شدن ملکیت در حالتی کہ یکی از طرفین منسوخ کردہ

۱۱- اما اینکه هر چه در عقد شرط است در معاملات نیز شرط است
 دلیل بر آنکه از لحاظ عرف، معاملات یک عقد است و با آن می توان
 خرید و فروش کرد بنابراین با تمسک به اطلاق شرط عقد این شرط بر این
 معاملات نیز ثابت می شود.
 با بیان این دلایل روشن می شود که در بیع معاملات صیارات ثابت می شود

۱۲- اما اینکه معاملات در تمام معاملات جاری است
 به دلیل اینکه حقیقتاً یکی از صیادین معاملات برده و دلیلی بر نفی
 صیادین را تا بیید می کنند معاملات را هم امضا می نمایند. در این حالت
 احکام معاملات بر معاملات هم جاری می شود

۱۳- اما اینکه چرا مواردی استثنای برده است
 دلایل خاص وجود دارد که در آن ها وجود لفظ شرط است
 ان شاء الله خواهد آمد.

شروط المتعاقدين شروط دو طرف که می خواهند عقد را اجرا کنند

شروط معتبر در طرفین عقد:

۱- بلوغ: اگر نقض متعاقدين در عقد به عنوان آلت (ابزار) واسطه نباشد
گاهی متعاقدين بالغ عقد را عقد می کنند و نابالغ به عنوان واسطه، عقد را اجرا
می کنند. مثلاً به ابرت پیر و پیر و پیر و غیره، مانند غیره...

۲- عقد ۳- عقل ۴- اختیار

۵- مالکیت تصرف، معین باید عاقد یا مالک باشد یا وکیل و یا ولی
مالک و نباید ممنوع التصرف در اموالش شده باشد بخاطر سفاهت و فلس

عقل قبل دانسته باشد اما عقل تجارت ندارد و رشکستگی عالی

* اگر یکی از این شروط را نداشته باشد، عقد فصولی بوده و صحت چنین
عقود منقوف بر اجازه مالک است

** اینکه آیا اجازه مالک برای بیع فصولی کاشف است یا ناقص مورد
اختلاف است که ثمره این مسأله (کاشف یا ناقص) در بعضی موارد ظاهر
می شود

۱- دلیل اعتبار شرط بلوغ ← قول مشهور است

↓
چون کلمه ادعای اجماع شده است
برای این قول دلایل دیگری ذکر کرده اند که

به چند نای آن اشاره می شود :

الف - تفسیر به آیه ستر لینه ۶ سوره نسا: *وانتلوا الیهن حتی اذا*

بلغوا النکاح فان دانتم معهن رشداً فادعوا الیهن اموالکم

و تبیین، اما آنجا که به حد زنا شویی برسند بیایزحاید، اگر در آنان

رشد و توان اداره زندگی متعارف خودشان را یافتند دارای هاستیان

را در اختیارشان بگذارید

پس ظاهر این کلام این است که معامله صبی زمان جایز است که به سن

از نواج رسیده باشد و این رسیدن دلالت می کند بر اینکه وقت صبی

گذشته است (و وارد دوران مردانگی شده است)

این کلام استدلال، اگر چه اختصاص به یتیم دارد و مختص لقرن

یتیم در اموال خود بوده و شامل لقرن اموال دیگران نمی شود ولی

می توان با دلیل عدم الفصل، این استدلال را تعمیم داد و بلکه می توان

با دلیل اولویت نسبت کرد که در اموال دیگران نمی تواند لقرن کند

به دلیل عدم الفصل ← می توان تعمیم داد و به طریق اولی

دری نمی تواند در اموال خود لقرن کند تا بلوغ به طریق اولویت در اموال

دیگران هم نمی تواند لقرن کند

ب۔ تمسک بہ حدیث رفع قلم کے ابنِ ظبیان آن نقل کردہ روایت
 آیا میں دانی کے قلم از رسمِ گروہ حکم را بر منی دارد، از منی تا اینکه
 محکم بشود، و از کتبوں تا اینکه مائل بشود، و از خوابیدہ تا اینکه
 بیدار بشود

با این ادعا حکم کی برداشتہ شدہ مخصوص مؤافذہ و معاقبہ نیست بلکہ
 مقتضای اطلاق روایت دلالت میں کذب کے مطلق احکام برداشتہ
 ہی شود کے از جہہ آہنا احکام و منعی است
 احکام و منعی در اینجا صحت معطل است و اینک می گویم حکم و منعی از
 صبر برداشتہ شدہ است یعنی صحت معطل از صبر برداشتہ است و معطل از
 صریح نیست

ضعیف سند حدیث بوسیله عمل مشہور منجبر شدہ است التبتہ اثر
 قاعدۃ انجبار را قبول کنیم

ج۔ دلیل سوم تمسک بہ صحیحہ ابنِ الحسین بر نہ و فرزندہ
 لؤلؤ است کے من گویا :

پدرم از امام صادق ع سوال کرد کہ چه زغان بیتیم میں تو از امثال
 خود را اصالتاً انجام بدهد؟ امام فرمود،

زغانی کے بالغ شدہ و احکام بر او واجب بشود، میں تو از امثال
 را انجام دہد، مگر اینک سفینہ یا ضعیف (در درک نقلی) باشد

۲۔ اما اینکه اگر صبی بہ عنوان آلت واسطہ باشد استثنائاً شدہ است چون اگر بالعین (دو طرف معاملہ) بہ یک معاملہ اتفاق کردند در این حالت صبی فقط بہ عنوان یک آلت ، وسیع ، واسطہ و وکیل برای انجام دادن اتقانہ است کہ صبی بالعین صورت گرفتہ است و در این صورت بر صبی صدق نمی کند کہ معاملہ از طرف او محقق شدہ باشد تا بگوئیم معاملہ نافذ نیست ، بلکہ این معاملہ توسط بالعین اجرا شدہ است و مخالفت امر این است کہ از صبی منصرف است تا این حال ، اطلاق ادلہ ای کہ تأیید شدہ اند بہ حالت خود باقی مانده اند و داعی از شمول آن وجود ندارد

(عین اینکه این گونه معاملہ توسط صبی پذیرفته نیست)

صیح

باطل یا

عین نافذ ← معاملہ عین نافذ عین باید شرطی کہ وجود ندارد بہ وجود نیاید تا معاملہ از حالت عدم نفوذ خارج شدہ و نافذ و صیح شود

۳۔ دلیل اعتبار شرط قصد بر معاملہ این است کہ عنوان عقد وسیع (تجارۃ عن تراض) بر قصد استوار است

۴۔ اعتبار سطر ط عقل ← روشن است البتہ اگر فرض کنیم کہ مجنون مقدر ندارد

اما اگر بگوئیم کہ مجنون میں تو ایذا قاصد باشد در توجیہ آن استدلال منہ است بہ کلام کہ صاحب جواہر گفته است :

وقد وجدنا جنوناً ہیچ گوینہ ارزشی ندارد ، چون لفظ و کلام ، جنون مانند لفظ و کلام خوابیدہ بلکہ مانند اصوات حیوانات است

مؤلف من گوید در این کلام مردود و ممنوع است چون قیاس ، قیاس بح الفارق است چرا کہ خوابیدہ و حیوانات اصلاً مقدر ندارند

پس سزاوار نیست ، با بیانہ کہ در سطر ط بلوغ ذکر شد بہ حدیث رفع علم تہمک کنیم .

زید مثل تیر است

منجاً منجیب

موتیر از منجیب ← منجیب درست

مجنون مثل خوابیدہ یا حیوان

منجماً منجیب

موتیر از منجیب ← منجیب غلط ← قیاس بح الفارق

۵۔ دلیل اینکه شرط است معامله کتبه مختار باشد ← بیع مکره صحیح نیت
دلایل آن عبارت است از

الف۔ مکره فاقد رضایت نفس است. بیاید من در صحیفه زید نتخاک فرمود
مؤمن هیچ مسلمان حلال نمی شود و نه مالش مگر اینکه نفسش را فسخ باشد

ب۔ تجارت اگر بدون اختیار باشد، از روی رضایت نیت و جائز نیت در آن
عرفت کرد مگر این که همراه تجارت رضایت باشد، همانگونه که خداوند فرمود:
والموال خود را بین خود باطل نخوردید، مگر اینکه تجارت همراه رضایت باشد

ج۔ تفسک به حدیث رفع تسخیر (نه گانه) است که هرگز از ائمه صلوات علیهم
نقل کرده است بیاید من فرمود: از امت من نه چیز ساقط شده است
سهم و فراموشی و عملی که بر آن مصیور شدند و ... و مقتضی اطلاق
حدیث شامل این مورد می شود و مفسرین مؤاخذة و احکام تکلیف نیست.

۶۔ اما اعتبار صحت عقد فصولی این است که مشهور قائل هستند
عقد فصولی بوسیله اجازه (مالک) صحیح می شود
برخی مانند صاحب حدائق می گویند: حتی اگر همراه اجازه باشد، مقدس
صحیح نیست

مشهور برای اثبات قول خود به دلایل زیر استدلال کرده اند:

الف۔ صحت عقد راجح تو ایسے صحت قاعدہ ثابت کیسے و نیازیں بہ دلیل خاص
نداریم

ہر ایک عقد بوجہ از آنکہ مالک اجازہ بدهد، بہ خود مالک منتسب ہے خود
بر لو صرف عقد صدق میں کند

در این حالت اطلاق خطاب **أَخْلَى اللَّهُ الْبَيْعَ** / **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** /

تَجَارَةً عَنْ تَرَافُضٍ شامل این عقد نیز می شود البتہ بدین مضمون کہ این
اطلاق بوسیلم استناد عقد بہ مالک کے ثبوت آن ضرورتی است، مفید
نخورده باشد

همچنین باید گفت کہ در امور اعتباری مانند حسن استنادی صحیح است
بر ضلالت امر تکوینی کے استناد آن حتماً باید بوسیلم اذن و اجازہ
حاصل شود۔

این دلیل است کہ شیخ افشاری بر این صحت عقد فضولی بہ آن اشارہ
کرده است ۱۰ م موم ادلم بیع و عقود ۴۴

۱ - تفسیر به روایت عروه بارقی می باشد، چنین به بازار رسید
 و بیایم به من از آن اطلاع پیدا کرد و دینار من به من داد و فرمود **با این**
یک دینار یک گوسفند بخرد و من با یک دینار دو گوسفند خریدم. شفق
 به من رسید و یکی از گوسفندها را به یک دینار به او فروختم، سپس نزد
 بیایم به من آمدم در حالی که یک گوسفند و یک دینار داشتم بیایم به من
 دینار را به من داد سپس فرمود: **خداوند بركت بگذارد در صفت گننت**
یعنی بعضی که انجام دادی

با این توضیح خریدن دو گوسفند با یک دینار را اگر چه می توان از
 طاعت عقد فضولی خارج کرد، ولی فروختن یکی از آن ها قطعاً بیع
 فضولی بوده است ولی بیایم به من چنین بعضی را بافتند، **خداوند بركت**
بگذارد تا تاکید کرده است

سند این روایت اگر چه ضعیف است ولی می توان گفت - ها فضولی
 که در جواهر آمده است - سبب این روایت نزد مؤلفه، آن را از سند
 بی نیاز کرده است

بنام شیخ انصاری در دلیل چنین مناقصه کرده، که احتمال دارد بیع
 عروه و قبض و اقباض او به علم فرد از رضایت قلبی بیایم به من مقرون
 بوده باشد و چون در این حالت معامله مقرون به رضایت است از حالت فضولی
 خارج شده است اگر چه ظاهر قول مشهور دلالت می کند که رضایت وجود ندارد
 و باید اجاره و یا اذن در تحقق انتساب و نشر فضولی باشد

ج۔ تمسک بہ صحیحہ محمد بن قیس از امام باقر ع میں باشد۔
 عقادت کرد امام علی ع در مورد کینزی کے پسر مولائیں در خیاب پدیش
 اور حضرت درود کے کینز را خرید بیاں او تک پسر ہم دیا آورد، پس
 مولای اولی (پدر فرزند) آمد و با مولای دومین مفاصحت کرد و گفت
 «این مولود ماں سن است و پسرم بدون اجازه من آن را فروخته است»
 خریدار گفت «این کینز را با پیرش بیار» خریدار قضیه را برای امام (ع)
 نقل کرد امام فرمود «پسر مولای او بی را بگنید تا آن را کے خریدیں قبول
 مکنید» ہفتام کے خریدار پیر را گرفت پدیش گفت «پسرم را رہا کن خریدار گفت
 پیرت را رہا مینکنم تا اینکه پسرم (پیری کے از کینز متولد شد) را رہا کن وقت مولی
 وصفت را این گونه دید بیع پیرش را اجازه داد

دلیل این روایت بر صحت عقد و قولی به وسیلے اجازه و واضح است۔ دلیل آن

قول امام در صحیحہ میں باشد «پیرش را بگنید... تا این کے بیع پیرش را

اجازہ دہد»

خدا صہ، اگر دلالت این روایت و یا روایت قبلی تا آن باشد مطلب ثابت می شود

و اگر نہ صحت عامه (دلیل اولی) صحت بیع با اجازه روشن است

۷- مستند دیگر اینکه آیا اجازہ کاشف ملکیت است یا ناقص آن

این موضوع محل اختلاف است

دلیل ناقص بودن اجازہ واضح در روشن است ، چرا کہ ملک انتقال ملکیت

فقط اجرائی تقدیرت ، بلکه باید عقد بار رضایت باشد ، و رضایت بوسیله

اجازہ ملک معقود نشود ، لازم آید کہ با تحقق اجازہ ملکیت منتقل شود

* بر ملاحظہ روز اول ماه منقود شد بعد از مباحثہ معاملہ تفویض بوده و صاحب اصلی ۱۵ روز بعد بیا

و اجازہ داد

اگر اجازہ کاشف است به معنی عامه از ۱۵ روز اول در دست بوده و نقل و انتقال صورت گرفته

اگر اجازہ ناقص است به معنی ۱۵ کے اجازہ دادہ شد تا این اجازہ نقل و انتقال صورت گرفته

کاشف ← بچہ کو مستند ملک مالک دوم

ناقص ← بچہ کو مستند ملک مالک اول

نمبر درصین تقدیرت اجازہ

ناقص است ← سبب نامی ملک ← عقد + رضایت

↓ هر وقت مالک اجازہ داد

دلایل کاشف بودن اجازہ مستند کے اجاباً بہ بعضی از آئینہ اشارہ می شود

الف- دلیل کے سبب نامی و معقود نامی آن را نقل کردند

عقد بہ تنہا برای حصول ملکیت نام و کامل است و دلیل آن مسموم

تیم **اوتوا بہ عقود** است و این شرط در عقد مضمون کامل و تمام است و بوسیله

اجازہ نام و کامل بودن عقد محفیدہ می شود این جا اجازہ از ارکان عقد نیست

بلکہ فقط کاشف صحت عقد است سبب حصول ملکیت = عقد بہ تنہا (سبب نام)

بسی اگر ملک اجازہ داد روشن می شود کہ عقد نام و کامل است و ملکیت بر طرفین مرتب

من شود و اگر اجازہ نداد و فاسی بہ این عقد فاس و واجب نیست

استعمال این قول این است کہ ، چگونه اسباب عقد کامل و ناقص است؟
 و اثر ناقص و کامل بودن عقد بہ صرف اجرائی عقد محقق میشود بہ اجازہ نیازی
 نداریم مگر اینکہ گفتہ شود سبب صحت ، همان عقد است ہر اہ با اجازہ
 و با حصول اجازہ صحیحہ و روشن می شود کہ عقد از زمان انعقاد آن صحیح
 بودہ است

این قول بوقتاً قول قوی و ظہور است و لہذا برای اثبات مرحلیت و تأثیر
 صحت متأخر در وصف متقدم دلیل نداریم بلکہ ظاہراً
 الا ان تكون تجارة عن ترافق منكم
 تأثیر وصف تراضح و رضایت در وجود عقد است ، نہ زین کے بعد از عقد بیاید
 و در آن تأثیر بگذارد

ب - قولی است کہ از فخر الدین نقل شدہ است
 اثر اجازہ کاشف ملکیت نباشد لایزم من آید کے یک امر معلوم در امر
 موجود تأثیر بگذارد ، چون عقد در حسن آئین اجازہ معلوم است
 (بہ طور طبیعی اگر یک امر معلوم باشد نمی تواند در یک امری کے وجود دارد تأثیر
 بگذارد در این حالت رضایت در زمان انعقاد عقد معلوم است ، پس نمی تواند
 در صحت عقد تأثیر بگذارد و آن را تصحیح کند)
استعمال چرا کہ قیاس امور اعتباری با امور تکوینی یک قیاس مع الفارق
 است

لذا قول صحیح، این است که همت عقد، شرط به بوجود آمدن رضایت است
 اگر چه با آمدن اجازه انعقاد عقد معدوم باشد
 مولف محترم با آوردن دلیل قیاس مع الفارق، قول فخرالدین را رد کرده و آورده
 است که بیع و انعقاد عقد آن، یک امر اعتباری است، یعنی یک امری است که
 متابع به آن اعتبار داده است و می توان آن را به هر صورت تصحیح کرد و
 لازم نیست مانند امور تکوینی باشد، چون در امور تکوینی یک امر معدوم نمی تواند
 در امر موجود تأثیر بگذارد، مثلاً آفتاب که وجود ندارد نمی تواند در زمین گیاه تأثیر بگذارد

نظر صاحب کتاب لذا شائسته است در اثبات کاسفیت اجازه کاسفیه گفته شود
 علک اگر اجازه بدهد اجازه اش از زمان صدور عقد است نه از زمان
 اجازه و لازمه این گونه اجازه این است که ملکیت از زمان انعقاد عقد
 محقق شده باشد که آن هم به وسیله اولی تأیید شده است
 لذا احتمال دارد مقصود محقق و مستند همین گونه بوده و آنرا این قصد را در تقدیر
 بپریم، نظر آن ها سوجه و صحیح خواهد بود

۸- و اما شمره ← برض نتایج کتب کا کیفیت و ناقصیت در
مفادات است مفادات حاصلہ بین متحدہ اجازہ

اگر این مفادات در مبیع باشد برای بائع و مفاد ضمن برای مشتری است
اگر نظر و بر ناقصیت اجازہ باشد ولی اگر نظر بر کافیت اجازہ باشد
مفادات مبیع از آن مشتری و مفادات ضمن از آن بائع خواهد بود

مفصل ← چاق شدن / امانت کردن قسم (اختلافی است)
اصل هر جا بود مفاد بالو است
مفصل ← سیر - بگو دار شدن (اختلافی است)

* کافیت اجازہ ← یعنی معامله از روز اول درست بود
و ناقصیت اجازہ ← یعنی معامله از زمان اجازہ درست است

مفاد مفصل ← کافیت ← مفادات مبیع برای مشتری و مفادات ضمن برای بائع
کافیت ← مفادات مبیع برای بائع و مفادات ضمن برای مشتری

اگر کافیت باشد ← خریدار از زمان انعقاد عقد مالک ← مفادات برای خریدار

اگر ناقصیت باشد ← خریدار از زمان انعقاد عقد نیست بلکه از زمان تحقق اجازہ مالک
است ← مفادات برای بائع است
کا مزد شمره

شروط العوضین (ثمن و بیع)

نوار زیر در عوضین شرط است :

- ۱- ملکیت آن ها توسط بائع و مشتری (اینک مزد شده ملک بیع و خریدار ملک ثمن باشد) لذا فروضن مباحات عامه قبل از صایزات آنرا در جمیع بنیت
- ۲- قدرت بر تسلیم آن ها توسط بائع و مشتری ، بنا بر این اگر حرامین قدرت بر تسلیم نداشته باشند باید هیزن که قابلیت تسلیم دارد صمیم عوضین قرار دهند
- ۳- مشخص بودن مقدار آن ها بوسیله کسب یا وزن یا عدد یا مساحت هر چند به وسیله دیدن مشخص شود ، که همان مقدار کافی است
- ۴- مشخص بودن جنس عوضین
- ۵- روشن و مشخص بودن صفات عوضین ، که به وسیله آن ها بنیت عوضین متغیر می شود
- ۶- لازم است بیع (هیزی که موقوفه می شود) بحین باشد
- ۷- گفته شده ، شرط مالیت داشتن عوضین اگر یکی از شروط ذکر شده در عوضین محقق نباشد بیع باطل است البته اگر حرامین به تعریف راضی باشند ، تصرف آن ها حرام نیست حتی اگر بیع را تقدیراً باطل بگیریم

مستندات

۱- دلیل اعتبار شرط ملکیت این است که از آن جا که تعریف بیع به ملکیت در آوردن در مقابل عوض است لذا اگر چیزی مملوک کسی نباشد، چگونه می توان آن را به ملکیت دیگری درآورد

حد ثلثی که در عوضین ملکیت شرط است، ملکیت آن ها به صورت طلق باشد (وقف نباشد) نیز باید (نیز باید) بنا بر این ک نیز که ملکی برای آن ها وقف شده باشد می تواند ملک وقف شده را بفروشد اگر چه وقف خاص باشد

ملکیت به دو صورت است

الف / طلق است یعنی به سیر انسان آن را مالک نشده بلکه بصورت مطلق می باشد بشرط چیزهایی که داریم ملکیت در آنها مطلق است و به جهت مالک آن خاسته ایم

ب / غیر طلق است. بنا بر سیر انسان مالک آن می شود مثل وقف اگر کسی بیاید باع خود را برای فرزندانش وقف کند این وقف خاص است و فرزندان او مالک هستند ولی نمی توانند آن را بفروشند، بلکه فقط می توانند از منافع آن استفاده کنند ولی اگر بیاید عین خود را وقف مردم بکند این نوع وقف عام است و باز هم مردم می توانند این ملک را بفروشند

۲۔ اگر مورد قدرت بر تسلیم جو صفت در شرط بودن آن هیچ مقدمت وجود ندارد
و برای اثبات این شرط به جزیین دلیل استدلال کردند که بعضی از آنها را
هم ستاییم

الف۔ تمسک به حدیث معروف بیا برهن که از بیع غرض برهن کرده است
چون از اینکه از کلمه غرض معنای مرفعتن چیزی که قدرت بر تسلیم آن
وجود ندارد تفسیر کرده است
در متن است که نهی در باب معاملات به شرط بودن و مانع بودن اشاره
دارد و مراد از آن حرمت تکلیفی نیست نه معاملات به بطلان است نه حرمت
اگر چه نهی بیا برهن منقح حالت شک در قدرت است و بی تاوایم از طریق
اولویت ثابت کنیم که اگر اینان یعنی دارد که قدرت تسلیم ندارد بیع صحیح نیست

اشکال این حدیث این است که حدیث بوسیله ارسال بودن ضعیف
و همچنین دلالت آن نیز ضعیف است چرا که اگر فرض کنیم قدرت بر تسلیم
در صورت تعیین ندارد ، طرف دیگر معامله ضایع صانع دارد
مثلاً اگر طرف معامله یک است براساس قول معین کند و سپس نتواند قبول دهد براساس
طرف مقابل حق شیخ ثابت می شود

ب۔ تمسک به دلیل که شیخ نائین تمسک کرده و می فرماید هر چیزی
که مشفق قدرت بر تسلیم آن ندارد ، مالیت ندارد
اشکال این قول این است که حتی اگر شرط مالیت در جو صفت را قبول کنیم بی تاوان
قبول کرد که اگر قدرت تسلیم جو صفت وجود ندارد مالیت هم ندارد ، چون و بعد از
تایید این نظر است

سبب ناپسندیدگی است. اگر کسی نتواند چیزی را تحویل بدهد آن چیز از حالت سابقه است. مثلاً اگر کسی قدرت ندارد یک تن گندم را تحویل ندهد این یک تن گندم از حالت دار بودن سابقه است.

موقوفه گزیده، این نظر مخالف و همان است چون و همان حکم می کند که حق اثر قدرت بر تسلیم داشته باشد آن چیز از حالت سابقه منقذ شود.

ج - آخرین و بهترین دلیل که می توان به آن تمسک کرد، روایاتی هستند که از مروضین برده این که فرار کرده، بدون صفتی چیزی به آن نهن گرفته اند بنوعی مورد، موقوفه سهام از اسلام سابقه است. عرض برده این را که فرار کرده است از صاحبش فرود، امکان فرموده صحیح نیست تا اینکه همراه آن چیزی بخرد و بگوید این چیز را بخرم برده شما می فرم تا اثر فرود شده قدرت بر تحویل برده نداشته باشد، پول داده شده در مقابل آن چیزی که گرفته است قرار بگیرد.

حال اگر احتمال ندیم که چنین روایاتی مخصوص این باب هستند، می توان به قدرت بر تسلیم را الزام آن متواتر دانست کرد. والله بتدریس اینگونه روایات خاص هستند باید احتیاط کرد تا مخالف منقول و اجماع پسین نیاید، چرا که آن ها قابل به شرط قدرت بر تسلیم هستند.

۳۔ راہل و ہم استناد

دلیل آن از موافقت متن مجتہدین می شود، چرا که عرف از آن خصوصیت

را بمن بگفتند

۴۔ دلیل اعتبار اینکه شرط است عوضین مشفق باشند

این است که هیچ اختلافی در آن وجود ندارد

روایات زیادی بر این شرط مبیح دلالت می کنند

عائده صحیح حلبی از امام صادق ع

از امام ع سوال کردند درباره گریه که بمنز تو اینم آن را شمارم پس

مقداری از آن کف می شود و مقدار یکی بنده بشده می شود (هر یک

بنده بنده است) پس طوق آن هر یک صاب می شود امام فرمود

هیچ اشکالی ندارد.

السبب در این روایت، دلالت ارتکازی وجود دارد که چیزی که با کدر مزرعت

می شود جایز نیست بدون شمش آبی آن را مزرعت

و تمام این ارتکاز را تأیید و امضا کرده است

مورد این روایت اگر چه در مورد کدر است ولی کدر، روایت را خاص نمی کند

بلکه افعال متعدی به معادلی دیگر در آن موجود است و به معادلی دیگر نیز

تقدیم و سرایت دارد

یعنی روایت شامل کف، وزن، کدر و مساحت می باشد

*** اما شرط مشخص بودن ثمن

برای توان از روایات معتبره، بعد از تنقیح مناط استفاده کرد و عرف نیز حضور حسب فرموده را انفا من کند، چرا که از روایت محمد بن یحیی می شود مشخص بودن مخصوص مبیع نیست بلکه برای موصوفین است

تنقیح مناط: یعنی علت حکم را پیدا می کنیم و به حالات سرایت می دهیم

۵- اما دیدن برای مشخص کردن موضوع کفایت می کند

این شرط را از روایات معتبره که در مورد معلوم بودن موصوفین است استفاده می شود و اگر با دیدن مشخص نشود کافین است و هیچ دلیلی که بس از آن را برای مشخص کردن معتبر بداند، وجود ندارد

۶- اینکه شرط است حین و صفات موصوفین مشخص و معین باشند

به دلالت روایت معتبره است اگر چه این روایات مخصوص موصوفین است و نه از آن ها می فهمیم که معلوم بودن برای رفع جهالت، شرط است و معلوم بودن، بدون تعیین حین و صفات محقق نمی شود

۷- اما اینکه شرط است بیع حین باشد و بیع بودن منفعت و حمل صحیح

نیست

این موضوع اگر از لفظ بیع متبادر نباشد بر خلاف اجاره که از معنوم

آنها متبادر می شود که اجاره بر منفعت و کار متعلق است

حداقل اینکه در وجود شرط حین بودن شک می کنیم و با وجود شک نمی توانیم

به صورتات تمسک کنیم ، چون تمسک به عام در هنگام حمل بودن

معنوم ، صحیح نیست .

بله ، اگر ثمن ما حین نباشد بیع صحیح و اتم می شود چون عرف از معنوم

بیع حین بودن ثمن را نمی فهمند و آن را شرط نمی دانند

شرط حین بودن بیع ← از متبادر ← اگر تبادر قبول کنیم نمی توانیم

به صورتات تمسک کنیم زیرا تمسک به عام در هنگام حمل بودن معنوم صحیح نیست

یعنی آنکه در تبادر معنوم بیع شک کند و بگوید حامل منفعت و کار کردن می شود

تا تویم تمسک در چنین حالات صحیح نیست . چون اصل معنوم بیع بر لای محمل

است و در صورت حمل بودن ثمن اصل ادله امضا شده تمسک کرد

حالا اگر به عرف مراجعه کنیم و بگوییم از آن چه چیزی فهمیده می شود ، عرف می گوید

بیع باید حین باشد و نباید منفعت و حمل باشد چون آنها برای عقد اجاره و اتم می شوند

همچنین از معنوم بیع می فهمند که ثمن لازم نیست حین باشد بلکه اگر کار کردن باشد

یا منفعت چیزی باشد ، بیع محقق می شود ← بیع باید صقاً یعنی باشد و لیس ثمن

لازم نیست حین باشد بلکه می تواند منفعت باشد

۸۔ اما در مورد قول به مالیت عوصین
 گاهیں استدلال میں شود بہ قولی کے در کتاب صباح آئندہ کے بیع
 مبادلہ مال بہ مال است و یا استدلال میں شود برائیکے اگر یکیں از
 عوصین مالہ نباشند در این حالت معاملہ سفیحا نہ خواہد بود و اولہ امضا شدہ
 از آن دور هستند و آن را تا بید نمی کنند

معلوم مالیت و مالکیت ← بعضی مواقع یک چیز ہی مال است و ارزشی دارد
 مست دارد و ہی مالک ندارد مثلاً پیرزہ ای کے در ہوا و یا ماہی کے در دریا و بعد دارد
 هر دو ارزش دادوستد دارند و ہی مالک ندارند
 و گاهی یک چیز مالک دارد و ہی مالیت ندارد یک دانہ گندم مکن است کسی مالک
 این دانہ باشد و ہی مالیت ندارد کہ بتوان با آن دادوستد کرد

۹۔ اما اگر یکیں از شروط نباشند، بیع صحیح نیست چون بطلان بیع لازم
 و تابع شروط است و مقتضی قاعدہ مشروطہ این است اگر شرط نباشد
 مشروطہ محقق نمی شود

مشروطہ عدمی می شود و صحیح شرطش نباشد

۱۔ اما اگر رضایت طرین را در تقدیر بگیریم تصرف جائز است اگر بیع باطل باشد
 چون شرط جواز تصرف سوا است بہ رضایت و طیب نفس
 بنا بر قول پیامبر ص لا یحل دم امری مسلم ولا مالہ الا بطیب نفسہ